

کاربردهای ادبی احجار کریمه در دیوان حافظ

ایوب کوشان*

چکیده

شعرا برای بیان موضوعات و مفاهیمی که در ضمیرشان داشته‌اند. از عناصر متعددی برای هنرنمایی استفاده می‌کرده‌اند. بر این اساس است که آثار برجسته ادبی مشحون از عناصر متعددی از هنر، علوم متداول، پندارهای عامیانه و هر عنصری است که بتوان در هنرپردازی از آن استفاده کرد. از آن میان می‌توان به احجار کریمه اشاره کرد که هم در هنرپردازی‌های لفظی و هم معنوی مورد استفاده شعرا قرار گرفته است. در پژوهش حاضر کاربردهای ادبی احجار کریمه را در دیوان حافظ مورد بررسی قرار داده و علت انتخاب این موضوع این است که اولاً به کاربردهای ادبی احجار کریمه در ادب فارسی کمتر پرداخت شده است و ثانیاً شاعری هنرمند مانند حافظ با بسامد بالا در هنرپردازی‌هایش از احجار کریمه استفاده کرده در حدی که می‌توان این کاربردها را جزو ویژگی سبکی حافظ به شمار آورد. در این پژوهش هدف، استخراج و تبیین کاربردهای ادبی احجار کریمه در دیوان حافظ است و به طور مستقیم پاسخ دادن به این سؤال است که احجار کریمه در دیوان حافظ دارای چه کاربردهای ادبی دارند؟ روش تحقیق در این پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و شواهدی از دیوان برای همان کاربرد آورده سپس به تحلیل نمونه‌ها پرداخته شده است. از یافته‌ها و نتایج به دست آمده به طور عمده می‌توان به بسامد بالای وجود کاربردهای احجار کریمه در سیزده عنوان، یکصد و سی و دو موضوع و دویست و شصت و هفت بار در دیوان حافظ اشاره کرد که قریب یک دهم ابیات دیوان حافظ را شامل می‌شود.

کلید واژه‌ها: احجار کریمه، کاربردهای ادبی، دیدگاه سستی، بسامد، دیوان حافظ.

* - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران. kooshan@iaut.ac.ir

مقدمه

هنرمندان از جمله ادبا و شعرا برای بیان خیال انگیز خود از عناصر متعددی استفاده می‌کرده‌اند. این عناصر به مانند ابزار کار هر هنرمندی در آفرینش‌های هنری بوده است و هر هنرمندی که امکان و دسترسی به طیف بیشتری از انواع این عناصر داشته در هنرپردازی خود موفق‌تر ظاهر شده است. بر این اساس است که عموم آثار ادبی پر از عناصر متعددی از دانش عمومی شعراست. از آن میان می‌توان به احجار کریمه اشاره کرد که هم در هنرپردازی‌های لفظی و هم معنوی مورد استفاده ادبا و شعرا قرار گرفته‌اند و خود این جنبه‌های لفظی و معنوی گاهی در خصوص عقاید و باورهای متداول بوده، گاهی در مورد خاصیت طبی، گاهی شکل و شمایل و ظاهر احجار مد نظر بوده و گاهی سایر ویژگی‌هایشان.

از دیرباز در اقلیم ایران، هسته ادبی عراق عجم از لحاظ کثرت شعب ادبی آن هم مقارن حمله مغول و تبعات آن حایز اهمیت بوده است و از بزرگان ادب و هنر این مرز و بوم می‌توان به یکی از غزل‌سرایان بزرگ ایران زمین یعنی حافظ شیرازی اشاره کرد. دامنه وسیع اطلاعات این شاعر توانمند باعث شده کمتر موضوعی در ادب فارسی مطرح شود که به نوعی در دیوان حافظ بازتابی نداشته باشد، احجار کریمه نیز از این قاعده مستثنی نیست.

در پژوهش حاضر بر آن بودیم که کاربردهای ادبی احجار کریمه را در دیوان حافظ بررسی کنیم و به زبان ساده انواع کاربردهای ادبی احجار کریمه را برشمردیم و برای هر کدام شواهدی از دیوان آوردیم و سپس به تجزیه و تحلیل شواهد پرداختیم.

بیان مسئله:

در هر عصری شعرا، برای بیان کلام خویش از معلومات خود مربوط به هر شاخه از علوم که بوده باشد، یاری جسته‌اند و خواه و ناخواه معلومات آنان در کلامشان منعکس شده و باعث ثبت و ماندگاری بعضی علوم، عقاید و باورهای پیشینیان شده است. ادیبی که شمع و معلومات عرفانی داشته، مفاهیم عرفانی را در آثار خود منعکس کرده و شاعرانی که اطلاعاتی در مورد قرآن و احادیث و روایات داشته‌اند، موجبات تولد تلمیح را فراهم آورده‌اند و از اینجاست که برای فهم و

درک بهتر آثار یزرگان گذشته، مطالعاتی همسو با معلومات شاعران واجب می‌شود. نیز بعضی معلومات اختصاص به یک شاعر ندارد، مانند نجوم، طب و مانند آنها. از آن میان می‌توان به احجار کریمه اشاره کرد که طیف وسیع‌تری نسبت به علوم خاص دارند و انعکاسی گسترده در آثار بزرگان ادب فارسی داشته‌اند و از جنبه‌های گوناگون استفاده شده‌اند. ما در این مقاله به بررسی کاربردهای ادبی احجار کریمه در دیوان حافظ می‌پردازیم و منظور از احجار کریمه، سنگ‌ها، کانی‌ها (مواد معدنی) و فلزات ارزشمند است که به انحاء گوناگون چه از لحاظ ادبی و چه از لحاظ باورها و عقاید نسبت به آنها مورد توجه حافظ بوده‌اند. ابعاد یا محدوده بررسی در این مقاله دیوان حافظ نسخه مصحح قزوینی و غنی چاپ انتشارات زوار به سال ۱۳۷۴ است و حدود مسأله، ابیاتی از این دیوان است که احجار کریمه در آنها آمده است. آنچه در قسمت تحلیل داده‌ها آورده شده طبقه‌بندی موضوعات و ابیات مربوط به موضوعات و تجزیه و تحلیل ابیات خواهد بود.

اهمیت موضوع و پیشینه پژوهش

بررسی کاربردها و جنبه‌هایی از احجار کریمه که مورد توجه حافظ بوده است به ما کمک می‌کند به درک عمیق‌تری به این ابیات پیدا کنیم و احیاناً اگر ابهامی بوده باشد برطرف شود. در مورد پیشینه پژوهش باید بگوییم که خود احجار کریمه در آثار متعددی مانند: الجواهر فی معرفه الجواهر از ابوریحان، الصیدنه فی الطب هم از ابوریحان، قانون در طب ابن سینا و نظایر آن آورده شده و به خواص شان پرداخت شده است و در دوره معاصر هم کتاب فرهنگ احجار کریمه و معدنی‌ها در ادبیات فارسی توسط محمدحسین محمدی و نازیلا فرمانی انوشه نوشته شده و توسط انتشارات زوار به سال ۱۳۹۲ در تهران چاپ شده است که در آن به نمونه‌هایی از کاربردهای احجار کریمه در آثار شعرای آذربایجان بسنده شده است، نیز مقاله نقش احجار کریمه در مضمون سازی شعر شاعران سبک خراسانی توسط دیانت خواه، مریم و رادفر، ابوالقاسم نوشته شده و در نشریه تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا) بهار ۱۳۹۸ دوره ۱۱ شماره ۳۹ از صفحه ۹۹ تا صفحه ۱۲۴ آمده که در آن فقط به شعرای سبک خراسانی حسب عنوان پرداخت شده است، اما کاربردهای احجار کریمه در دیوان حافظ بررسی نشده است.

روش تحقیق:

روش تحقیق در این پژوهش توصیفی - تحلیلی است.

جامعه آماری و روش نمونه‌گیری:

جامعه آماری در این پژوهش دیوان حافظ شیرازی به تصحیح قزوینی و غنی چاپ انتشارات زوآر به سال ۱۳۷۴ در تهران است و روش نمونه‌گیری فیش‌برداری می‌باشد.

ابزارهای پژوهشی و روش تجزیه و تحلیل داده‌ها:

ابزار پژوهشی در این پژوهش، فیش تحقیقاتی و کتب معتبر در زمینه موضوع مقاله است. روش تجزیه و تحلیل داده‌ها، تحلیل محتوایی با تکیه بر بسامد و قیاس منطقی می‌باشد.

کاربردهای احجار کریمه، نمونه‌ها و تجزیه و تحلیل داده‌ها:

۱. فیروزه یا پیروزه:

- فیروزه ایوان:

چو امکان خلود ای دل درین فیروزه ایوان نیست مجال عیش فرصت دان به فیروزی و بهروزی
(حافظ، ۱۳۷۴: ۵۱۰)

فیروزه ایوان: «آسمان»^۱ و به مناسبت رنگ فیروزه، استعاره از آسمان است.

- چرخ فیروزه:

روی خاکی و نم چشم مرا خوار مدار چرخ فیروزه طربخانه ازین کهگل کرد
(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۸۴)

آسمان فیروزه رنگ یا از جنس فیروزه مطرح است.

- طارم فیروزه:

به جز آن نرگس مستانه که چشمش مرساد زیر این طارم فیروزه کسی خوش نشست
(همان: ۲۱۲)

۲. فرهنگ فارسی، معین، ذیل پیروزه

طارم فیروزه: «آسمان»^۱ به مناسبت رنگ استعاره از آسمان است.

- خاتم فیروزه:

راستی خاتم فیروزه بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۳۴)

کاربرد فیروزه در ساختن خاتم و نگین انگشتری مطرح است.

۲. توتیا: «خاصیت او آن است که در داروهای چشم به کار دارند، نور بصر زیادت کند.»

(طوسی، ۱۳۶۳: ۱۷۳) و نیز ابن سینا گوید: «داروی چشم درد است» (ابن سینا، ۱۳۷۰:

ذیل توتیا) و حکیم مؤمن گوید: «مقوی چشم و حافظ صحت او و مانع انحطاط مواد

جهت تقویت روح باصره و قرحه چشم ...» (حکیم مؤمن، ۱۳۷۳: ذیل ماده توتیا)

- تشبیه خاک راه دوست به توتیا:

گر دهد دستم کشم در دیده همچون توتیا خاک راهی کان مشرف گردد از اقدام دوست

(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۳۷)

هرکس که گفت خاک در دوست توتیاست گو این سخن معاینه در چشم ما بگو

(همان: ۴۸۰)

۳. زبرجد: «زمرّد و زبرجد دو اسم مترادفند، برای یک معنی، زبرجد نکوتر و کمیاب‌تر از

زمرّد است.» (بیرونی، بی تا: ۱۶۰) و نیز صاحب آندراج گوید: «صاحب مخزن الادویه

گفته: ارسطو زبرجد و زمرّد را از یک معدن می‌داند و در معدن طلا تکون می‌یابد، از

مقابله زحل یا قمر، نزد مقابله شمس، و الوان می‌باشد. سبز صاف کمرنگ را مصری و زرد

مایل به سبزی را قبرسی و زرد مایل به سرخی را هندی گویند و این زبون‌ترین

است. (انجمن آرا)» (پادشاه، ۱۳۳۵: زیر زبرجد)

^۱. فرهنگ فارسی، معین، ذیل پیروزه

بدین رواق زبرجد نوشته اند به زر که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۱۵)

که در این بیت بیشتر رنگ مطرح است و قدما آسمان را گاهی سبز دیده‌اند مانند بیتی
دیگر از حافظ: مزرع سبز فلک دیدم و الخ.

زمرد: خواجه نصیر گوید: «و طبیعت زمرد (سرد و) خشک است به سبب لون خضرت»
(طوسی، ۱۳۶۳: ۵۴) و در این بیت حافظ به رنگ زمرد اشاره دارد:

تخت زمرد زده است گل به چمن راح چون لعل آتشین دریاب
(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۰۴)

۴. زر:

- زرفشان: به رنگ زر و در این بیت شمشیر زرفشان استعاره از خورشید است.

محیط شمس کشد سوی خویش در خوشاب که تا به قبضه شمشیر زرفشان گیرد
(همان: ۱۸۸)

- گوشوار زر: گوشوار ساخته شده از زر مراد است.

گوشوار زر و لعل ارچه گران دارد گوش دور خوبی گذران است نصیحت بشنو
(همان: ۴۷۴)

- بالش زر: کاربرد زر در ساختن و زربفت کردن بالش، آوردن بالش خشت در مقابل بالش
زر کنایه از نفی اشرافیگری است.

در مصطبه عشق تنعم نتوان کرد چون بالش زر نیست بسازیم به خستی
(حافظ، ۱۳۷۴: ۴۹۴)

- چوگان زر: استعاره از هلال ماه نو و کنایه از سلطه بر عالم.

کو جلوه‌ای ز ابروی او تا چو ماه نو گوی سپهر در خم چوگان زر کشیم
(همان: ۴۵۲)

- زر خالص و ناخالص:

از طعنه رقیب نگردد عیار من چون زر اگر برند مرا در دهان گاز
(همان: ۳۷۰)

در این بیت به ثابت ماندن زر خالص و تمایز سره از ناسره با ذوب کردن اشاره می کند.
در خلوص منت ار هست شکی تجربه کن کس عیار زر خالص نشناسد چو محک
(همان: ۳۹۸)

مصراع دوم در این بیت ارسال المثل است مانند آن که گویند: آن را که حساب پاک است
از محاسب چه باک است؟

- سرخ به معنای زر خالص، مشابه به نکته‌های ارزشمند حافظ و نیز نوعی پارادوکس در
قلاّب و صراف است که می‌بایست صراف شهر لااقل قلاّب نباشد و قابل اعتماد باشد:
خموش حافظ و این نکته‌های چون زر سرخ نگاهدار که قلاّب شهر صراف است
(همان: ۲۲۵)

- زر و نرگس: به مناسبت رنگ پرچم‌ها.
نرگس که کله دار جهان است بینی کونیز چگونه سر در آورد به زر
(هما: ۵۷۵)

- زر و کیمیا:
آنچه زر می‌شود از پرتو آن قلب سیاه کیمیاییست که در صحبت درویشانیست
(همان: ۲۲۸)

نیز رک. صص: ۲۷۴ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۹ - ۲۹۶ - ۳۰۳ - ۳۴۵ - ۳۶۷ - ۳۶۸ -
- ۴۰۱ - ۴۴۶ - ۵۱۰ - ۵۱۴ - ۵۷۵.

- گنج زر، که فقط در حد قرینه سازی برای جناس به کاررفته و احتمال دارد تناسب
کوچکی در محل گنج و کنج هم باشد:
گنج زر گر نبود کنج قناعت باقی است آن که آن داد به شاهان به گدایان این داد
(همان: ۲۷۰)

- زر سرخ: « طلا و اشرفی، زر مسکوک، طلای احمر.» (دهخدا، ۱۳۳۰: ذیل زر) بیشتر به معنای طلای ناب و درست است.

خموش حافظ و این نکته های چون زر سرخ نگاهدار که قلاب شهر صراف است
(حافظ، ۱۳۷۴: ۲۲۵)

- زر قلب: «به معنی زر مسکوک ناسره، سکه یا طلائی که غش فراوان داشته باشد، فلز یا سکه‌ای که آن را به صورت ذهب ساخته باشند فریب مردم را.» (دهخدا، ۱۳۳۰: ذیل زر) ابهام تناسب در قلب می‌توان دید.

زمانه گر نه زر قلب داشتی کارش به دست آصف صاحب عیار بایستی
(حافظ، ۱۳۷۴: ۵۶۹)

- زر ناسره: همان زر قلب است.

یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد آن که یوسف به زر ناسره بفروخته بود
(همان: ۳۳۶)

بدین شعر تر شیرین ز شاهنشاه عجب دارم که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمیگیرد
(همان: ۲۹۵)

- زر به کان دادن: کنایه از بخشش زیاد. به اندازه کان و معدن زر بخشیدن.

گر کوششیت افتد پر داده ام به تیر و بخششیت باید زر داده ام به کان
(همان: ۱۸۲)

۵. سرمه، رنگ و کاربرد آن در آراستن: «اُتمد سنگ سرمه است، معروف و مشهور. و او سنگی است سیاه براق غیر شفاف به غایت ثقیل ... خاصیت او آن است که چشم را به غایت نافع بود.» (طوسی، ۱۳۶۳: ۱۷۴)

- سرمه ناز: اضافه‌ای است اقترانی و همراهی و معیت چشم مست که سرمه‌ای از ناز دارد، را می‌رساند.

چه فتنه بود که مشاطه قضا انگیخت که کرد نرگس مستش سیه به سرمه ناز
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۶۸)

- کحل: «سرمه معروف است و آن چیزی است که در چشم کشند. به عربی اثمذ خوانند و به کحل مشهور است.» (پادشاه، ۱۳۳۵: ذیل سرمه)
- چو کحل بیش ما خاک آستان شماسست کجا رویم بفرما ازین جناب کجا؟
(حافظ، ۱۳۷۴: ۱۹۶)
- مکحول: اسم مفعول در معنای چشمی که کحل زده شده است.
- قرار برده ز من آن دو نرگس رعنا فراغ برده ز من آن دو جادوی مکحول
(همان: ۴۰۱)
۶. سیم: «نزدیک‌ترین جواهرات به طلا است، طبعش نرم سرد معتدل است. بسیار نزدیک به طلاست ولی قبل از امتزاج سردی بر آن غلبه کرده است و الاً تبدیل به طلا می‌شد و آن در قسمت قمر و منسوب به آن است، نقره با مس و قلع ممزوج می‌شود ... با آتش می‌سوزد ... و در خاک در طول زمان پوسیده می‌شود.» (بی‌نام، ۱۳۴۷: ۱۰۱)
- ارزش مادی سیم و زر و سیم افشاندن به معنی نثار در قدم خیر کسی است و جان به زر و سیم تشبیه شده است:
- آن خوش خبر کجاست که این فتح مژده داد تا جان فشانمش چو زر و سیم در قدم
(حافظ، ۱۳۷۴: ۴۰۵)
۷. عقیق: «عقیق مهره ای است سرخ رنگ که در یمن یافته می‌شود و جنسی است از آن که در سواحل دریای روم خیزد، تیره رنگ مانند آب که از گوشت نمک زده رود و در آن خطوط سپید خفی باشد.» (دهخدا، ۱۳۳۰: ذیل عقیق)
- جام عقیق یا جامی از عقیق یا به رنگ عقیق حتی پر از عقیق:
- ارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۰۴)
- رنگ عقیقی و نگین عقیق:
- اگر به رنگ عقیقی شد اشک من چه عجب که مهر خاتم لعل تو هست همچو عقیق
(همان: ۳۹۶)

که در این بیت اشک خونین و لب مراد است.

- درج عقیق و مناسبت عقیق و لب:

بوسه بر درج عقیق تو حلال است مرا که به افسوس و جفا مهر وفا نشکستم
(همان: ۴۰۷)

نیز رک. صص: ۳۹۶ - ۵۱۳

۸. **لعل:** «لعل نیز انواع است. آنچه از آن نیکتر است سرخ و درخشنده و صافی و شفاف باشد، به یاقوت سرخ نزدیک بود، اما در صلابت برابر نبود، و در قدیم لعل نبوده است و خاصیتش (از جهت آن) در هیچ کتاب یاد نکرده‌اند و سبب ظهورش آن بوده است که در قصبه بدخشان زلزله عظیم شد و آن کوه‌ها شکافته شد و لعل از میان (آن) سنگ‌ها ظاهر شد.» (طوسی، ۱۳۶۳: ۷۰) در اینجا ارزش و رنگ لعل مراد است:

بهای باده چون لعل چیست؟ جوهر عقل بیا که سود کسی برد کاین تجارت کرد
(همان: ۲۸۳)

- لعل و نثار آن:

بیا که لعل و گهر در نثار مقدم تو ز گنج خانه دل می کشم به روزن چشم
(همان: ۴۲۶)

- لعل و ارتباط آن با خورشید:

طالب لعل و گهر نیست و گر نه خورشید همچنان در عمل معدن و کان است که بود
(همان: ۳۳۷)

نیز رک. ص: ۳۰۸

- لعل و تقابل آن با خزف در ارزش:

جای آن است که خون موج زند در دل لعل زین تغابن که خزف می شکنند بازارش
(همان: ۳۸۰)

- لعل و تقابل آن با سنگ سیاه و هر سنگ نامستعدی، تقابل ذات ارزشمند و ذات بی‌ارزش
تربیت ناپذیر مراد است:

گر جان بدهد سنگ سیه لعل نگردهد با طینت اصلی چه کند؟ بدگهر افتاد
(همان: ۲۶۸)

- لعل گون در معنای سرخ شدن، مراد رنگ و ارزش لعل و به طور ضمنی استعاره از شراب و نیز رسم بر خاک جرعه فشاندن با یاد رفتگان:

بر خاکیان عشق نشان جرعه لبش تا خاک لعل گون شود و مشکبار هم
(همان: ۴۴۲)

- شراب لعل فام: به رنگ لعل.

عشق بازی و جوانی و شرابی لعل فام مجلس انس و حریف همدم و شرب مدام
(همان: ۴۰۳)

- لب لعل:

شربتیی از لب لعلش نچشیدیم و برفت روی مه پیکر او سیر ندیدیم و برفت
(همان: ۲۵۲)

نیز رک. صص: ۱۹۷ - ۲۳۹ - ۲۷۵ - ۳۰۷ - ۳۳۸ - ۳۵۵ - ۳۷۶ - ۴۱۵ - ۴۲۵ -
۴۶۷ - ۴۸۵ - ۴۹۷

- لعل استعاره از می و به طور ضمنی تقابل دارا و ندار و امر استغاثه از دید علم معانی:

ایا پر لعل کرده جام زرین بیخشا بر کسی کش زر نباشد
(همان: ۳۰۳)

- لعل سیراب:

لعل سیراب به خون تشنه لب یار منست وز پی دیدن او دادن جان کار منست
(همان: ۲۲۹)

- می لعل: اضافه تشبیهی.

هر می لعل کزان دست بلورین ستدیم آب حسرت شد و در چشم گهر بار بماند
(همان: ۳۱۴)

و نیز رک. صص: ۲۰۶ - ۲۳۱ - ۲۴۹ - ۲۹۴ - ۳۷۵ - ۳۷۷ - ۳۸۵ - ۴۶۰

- می لعل فام: به رنگ می.

صوفی بیا که آینه صافست جام را تا بنگری صفای می لعل فام را
(همان: ۱۹۹)

- سنگ لعل کردن، به اعتقاد قدما سنگ اصیل تحت تأثیر نور خورشید در طول زمان به لعل تبدیل می‌شود و مؤید آن بیت مشهوری است از سنایی غزنوی:

سال‌ها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن
(سنایی، ۱۳۸۸: ۴۸۵)

سنگ و گل را کند از یمن نظر لعل و عقیق هر که قدر نفس باد یمانی دانست
(همان: ۲۲۷)

و نیز رک. صص: ۳۰۸ - ۳۴۶

لعل پیکانی: «گونه ای لعل که آن را به اندام پیکان تراشیده باشند و از آن گوشواره سازند.»
(معین، ۱۳۷۱: ذیل لعل)

درون پرده گل غنچه بین که می‌سازد ز بهر دیده خصم تو لعل پیکانی
(حافظ، ۱۳۷۴: ۴۰۱)

- لعل رمانی: «نوعی لعل به رنگ ناردانه» (معین، ۱۳۷۱: ذیل لعل)

ز چشم لعل رمانی چو می‌خندند می‌بارند ز رویم راز پنهانی چو می‌بینند می‌خوانند
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۲۴)

و نیز رک. صص: ۱۸۶ - ۵۲۷

- لعل یمانی: لعلی که از معادن یمن به دست آید، منسوب به یمن و کنایه از عقیق است و استعاره از لب.

دیده‌ها در طلب لعل یمانی خون شد یا رب آن کوکب رخشان به یمن باز رسان
(همان: ۴۵۸)

۹. مرجان: در مورد مرجان در گذشته اطلاعات ناصوابی وجود داشته و در آثار علما منعکس است مانند: «آنچه از جمادات ماده او قبول صور را مطاوعتر است، از جهت اعتدال مزاج

شریفتهر است از دیگران، و آن شرف را مراتب و مدارج بشمار است. تا به حدی رسد که مرکب را قوت قبول نفس نباتی حاصل آید پس بدان نفس مشرف شود و در او چند خاصیت بزرگ چون اغتذا و نمو و جذب ملایم و نفوذ غیر ملایم ظاهر شود و این قوتها نیز در او متفاوت افتد به حسب تفاوت استعداد. آنچه به افق جمادات نزدیکتر باشد مانند مرجان بود که به معادن بهتر ماند. (طوسی، ۱۳۶۰: ۵۹) و نیز: «مرجان در دریای فرنگ بود و در دریای روم بود و گیاهی است در قعر دریا روید و چون درختی شود.» (همدانی، ۱۳۷۵: ۳۸۸) معین گوید: «معمولاً مرجانی را که در قسمت احجار کریمه نام می‌برند و به نام بسد نیز مشهور است، پایه گلی رنگ مرجان است.» (معین، ۱۳۷۱، ذیل مرجان) و «نوع مرغوب مرجان در کرانه‌های تونس و الجزایر و مراکش به وجود می‌آید ولی نوع عالی آن از نزدیکی‌های ناپل و جنوا و جزایر ساردنی و کورسیکا و کاتالونیا و پروونس در سواحل شمالی مدیترانه استخراج می‌گردد.» (ذکا، ۱۳۴۶: ۱۰۵)

- مرجان و تقابل آن با سنگ و گل:

گوهر پاک بیاید که شود قابل فیض
ورنه هر سنگ و گلی لولو و مرجان نشود
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۴۷)

۱۰. مروارید و گوهر:

تشبیه نظم به مروارید و ارتباط گوش و مروارید:

ز شوق روی تو حافظ نوشت حرفی چند
بخوان ز نظمش و در گوش کن چو مروارید
(همان: ۳۵۴)

- مروارید گوش: اضافه اختصاصی یا اقترانی مراد پنهان بودن مروارید در صدف و پنهان بودن گوشم از انظار و هم ارزش مروارید و گوش و شکل صدف و گوش، نیز به جهت این که وجه شبهه بیش از یکی است تشبیه، مرکب است.

شبی می‌گفت چشم کس ندیده است
ز مروارید گوشم در جهان به
(همان: ۴۸۳)

- گوهر در معنای مطلق و عمومی:

بیا که لعل و گهر در نثار مقدم تو ز گنج خانه دل می کشم به روزن چشم

(همان: ۴۲۶)

و نیز رک. ص: ۳۳۷ - ۳۵۲

- ارزش گوهر و تقابل گوهر و خرمهره:

تو گوهر بینی از خرمهره بگذر ز طرزی کان نگردد شهره بگذر

(همان: ۵۵۰)

و نیز رک. ص: ۵۰۵

گوهر و تشبیه انسان به آن:

ارکان نپرورد چو تو گوهر به هیچ قرن گردون نیاورد چو تو اختر به صد قران

(همان: ۱۷۸)

و نیز رک. صص: ۳۶۴ - ۳۹۸ - ۴۵۵ - ۵۵۴

- گوهر و تشبیه سخنان، مضامین و مفاهیم با ارزش به آن:

حافظ این گوهر منظوم که از طبع انگیخت ز اثر تربیت آصف ثانی دانست

(همان: ۲۲۸)

و نیز رک. ص: ۲۸۹ - ۳۳۲

- گوهر به معنای مروارید که در معنای اصلی آن به کار رفته است به معنای مطلق هر نوع

جواهر یا جوهر در مقابل عرض در جای دیگر:

زمان خوشدلی دریاب و دریاب که دایم در صدف گوهر نباشد

(همان: ۳۰۳)

و نیز رک. صص: ۲۱۷ - ۲۷۴ - ۲۸۹ - ۲۹۶ - ۴۱۷ - ۵۵۴ - ۵۶

- گوهر شدن قطره باران: «و در افواه مشهور است که آن وقت که باران نیسان می‌آید، صدف با روی آب آید، دهان بازگشاده و قطرات باران را می‌گیرد. چون این قطرات به باطن صدف می‌رسد، به خاصیتی که در جوف صدف قدرت ازلی (نهاده است، و) تعبیه کرده، مروارید متولد می‌شود و در جوف صدف تربیت می‌یابد. و نشو و نمو تا به حدی که معین (است)». (طوسی، ۱۳۶۳: ۸۳)

گریه شام و سحر شکر که ضایع نگشت قطره باران ما گوهر یکدانه شد
(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۰۹)

- گوهر یکدانه: «گوهر بینظیر و منحصر به فرد» (معین، ۱۳۷۱: ذیل گوهر)، فرید یا فریده هم گویند و نیز ایهام به جوهره افراد.

مدار نقطه بینش ز خال تست مرا که قدر گوهر یکدانه جوهری داند
(همان: ۳۱۳)

نیز رک. صص: ۳۰۰ - ۳۰۹ - ۴۴۹

۱۱. دُرّ: در اکثر استعمالات از دُرّ مراد مروارید است و حاجت به تطویل کلام نیست.

- در نثار کردن:

دُرّ ز شوق برآرند ماهیان به نثار اگر سفینه حافظ رسد به دریایی
(همان: ۵۴۳)

- دُرّ در تزیین گوش و گوشوار:

آن گوش که حلقه کرد در گوش جمال آویزه دُرّ ز نظم حافظ بادش
(همان: ۵۷۶)

- در خوشاب و ترصیع قبضه شمشیر با آن:

محیط شمس کشد سوی خویش در خوشاب که تا به قبضه شمشیر زرفشان گیرد
(همان: ۱۸۸)

- دُرّ و تشبیه سخن به آن:

چو سلک در خوشاب است شعر نغز تو حافظ که گاه لطف سبق می برد ز نظم نظامی
(همان: ۵۲۴)

نیز رک. صص: ۳۶۰ - ۳۸۷ - ۴۱۸ - ۵۴۷ - ۵۷۶ - ۵۷۸

- دُرّ و تشبیه انسان به آن:

یارب آن شاه وش ماه رخ زهره جبین در یکتای که و گوهر یکدانه کیست؟
(همان: ۲۴۰)

نیز رک. ص: ۳۸۹

- دردانه و تشبیه عشق به آن:

عشق دردانه است و من غواص و دریا میکده سرفرو بردم در آنجا تا کجا سر بر کنم
دُرّ سفتن: کار سخت و دقیق انجام دادن.
گر طمع داری از آن جام مرصع می لعل ای بسا در که به نوک مژه ات باید سفت
(همان: ۲۴۹)

- دُرّ در معنای کانی در نه مروارید:

از جرعه تو خاک زمین در و لعل یافت بیچاره ما که پیش تو از خاک کمترین
(همان: ۴۵۰)

- دُرّ خوشاب: «مروارید آبدار، مروارید خوش آب و رنگ» (معین، ۱۳۷۱: ذیل دُرّ)

چو سلک در خوشاب است شعر نغز تو حافظ که گاه لطف سبق می برد ز نظم نظامی
(حافظ، ۱۳۷۴: ۵۲۴)

نیز رک. صص: ۱۸۸ - ۳۶۷

- دُرّ شاهوار: «مروارید گران قدر و ممتاز. مروارید مخصوص و لایق شاه.» (دهخدا، ۱۳۳۰: ذیل دُرّ)

می خور به شعر بنده که زیبی دگر دهد جام مرصع تو بدین دُرّ شاهوار
(همان: ۳۶۰)

- دُرّ عدن: در منسوب به عدن.

دست خوش جفا مکن آب رخم که فیض ابر بی مدد سرشک من دُرّ عدن نمی کند

(همان: ۳۲۳)

- دُرّ فشاندن: دُرّ افشاندن و نثار دُرّ.

من و سفینه حافظ که جز درین دریا بضاعت سخن دُرّ فشان نمی بینم

(همان: ۴۳۹)

۱۲. لؤلؤ: در معنای در و مروارید. در اینجا دهان و دندانهای سفید و درخشان به صندوقچه پر

از مروارید مانند شده است.

یا مبسما یحاکی درجا من اللالی یارب چه در خور آمد گردش خط هلالی

(همان: ۵۱۷)

۱۳. یاقوت: «یاقوت جوهری است سرخ و زرد و کبود. سرخ از همه نیکوتر بود و از همه

جواهر سنگی تر، بر آتش صبورتر. در معاجین کنند، تفریح و تقویت دل کند به غایت، تا

حدی که اگر در دهان گیرند تفریح کند، خاصیتی از آن تنویر که در وی است و همه

جواهر در آتش بگدازد و بشکند، مگر یاقوت رمانی ...» (همدانی، ۱۳۷۵: ۳۹۲)

- یاقوت و قدح، محتوای قدح و همانندی با رنگ یاقوت:

یاد باد آنکه چو یاقوت قدح خنده زدی در میان من و لعل تو حکایتها بود

(حافظ، ۱۳۷۴: ۳۳۲)

- یاقوت و تشبیه انسان به آن و نیز آرایه تشخیص ما چون یاقوت در خون نشسته ایم تا

شاید روزی به عنوان زیوری در کمر بندش شویم.

تا بو که دست در کمر او توان زدن در خون دل نشسته چو یاقوت احمریم

(همان: ۴۵۰)

- یاقوت و تشبیه اشک خونین به آن:

من که از یاقوت و لعل اشک دارم گنجها کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم

(همان: ۴۳۱)

- یاقوت رمانی و تشبیه آب عنب به آن:
 همّت عالی طلب جام مرصع گو مباش رند را آب عنب یاقوت رمانی بود
 (همان: ۳۴۱)
- یاقوت و مفرّح: «و در مفرّح‌ها و معجون‌ها زیادت از حدّ به دل سود دارد و حرارت و نشاط بیفزاید.» (طوسی، ۱۳۶۳: ۴۹) و «مفرّح یاقوت: مفرّحی که برای مداوای پاره ای امراض و برای ازاله خفقان و غش به کار برده اند، ابوریحان در صیدنه از مفرّح یاقوتی سرد و مفرّح یاقوتی معتدل یاد کند.» (دهخدا، ۱۳۳۰: ذیل یاقوت)
- علاج ضعف دل ما به لب حوالت کن که این مفرّح یاقوت در خزانه تست
 (حافظ، ۱۳۷۴: ۲۱۸)
- یاقوت و در جام انداختنش: «و رسم پادشاهان قدیم چنان بوده است که چون آفتاب به حمل شد، و سر سال نو بودی، جواهر قیمتی حاضر کردند و در آن نگریستندی، جهت فال نیکو [را. و] یاقوت و زمرد و مروارید و فیروزه در قدح‌های شربت انداختندی.» (طوسی، ۱۳۶۳: ۷۹)
- باده گلرنگ تلخ تیز خوشخوار سبک نقلش از لعل نگار و نقلش از یاقوت خام
 (حافظ، ۱۳۷۴: ۴۰۳)
- که در این بیت یاقوت خام استعاره از لب هم هست. (دهخدا، ۱۳۳۰: نقل از برهان و انجمن آرای، ذیل یاقوت)
- یاقوت و تکوین آن در اثر تابش خورشید:
 من که از یاقوت و لعل اشک دارم گنج‌ها کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم
 (حافظ، ۱۳۷۴: ۴۰۱)
- یاقوت رمانی: «اشرف و با طراوت‌ترین و نیکوترین انواع یاقوت سرخ است و آن را بهرمانی خوانند یعنی (رنگ او) به رنگ معصفر (مانند). و بعد از آن رمانی و به درجه ای از بهرمانی نازلتر است و خواص و فعل و اثر او چون بهرمانی است.» (طوسی، ۱۳۶۳: ۳۴)

رند را آب عنب یاقوت رمانی بود
(همان: ۳۴۱)

همّت عالی طلب جام مرصع گو مباش

- یاقوت سرخ رو:

یاقوت سرخ رو را بخشند رنگ کاهی
(همان: ۵۴۱)

گر پرتوی ز تیغت بر کان و معدن افتد

که از ترس زرد می شود.

نتیجه‌گیری

با توجه به بازتاب چهارده مورد از احجار کریمه در دیوان حافظ در یکصد و سی و دو موضوع و دویست و شصت و هفت بیت، این بسامد بالا معنی دار بوده و کاربرد احجار کریمه در دیوان حافظ عمدی است و یکی از ویژگی‌های بارز دیوان حافظ بوده است. آن چهارده قسم عبارتند از: پیروزه یا فیروزه، توتیا، زبرجد، زمرد، زر، سرمه، سیم، عقیق، لعل، مرجان، مروارید و گوهر، در، لؤلؤ، و یاقوت. بنابراین این پژوهش از دیدگاه توصیفی منتج به نتیجه است یعنی وجود بازتاب معنی دار به عنوان یک نتیجه کلی مبرهن است و بیشترین کاربردها به ترتیب عبارت است از زر سپس سیم سپس لعل و در نهایت گوهر، اما نتایج فرعی این پژوهش به شرح زیر است:

- ۱ - پیروزه یا فیروزه در چهار موضوع در دیوان بازتاب یافته است که بیشتر رنگ آن و کاربردش در نگین مد نظر شاعر بوده است.
- ۲ - توتیا در دو موضوع بازتاب یافته است و خاصیت طبی آن مورد توجه بوده است.
- ۳ - زبرجد در یک موضوع به کار رفته است که رنگ آن مورد توجه بوده است.
- ۴ - زمرد در یک موضوع به کار رفته است که رنگ آن مد نظر بوده است.
- ۵ - زر در سی و یک موضوع به کار رفته است و بیشترین بسامد را در دیوان هم از لحاظ موضوعی هم تعداد ابیات دارد و بیشتر ارزش آن، رنگ آن مد نظر بوده و در موارد متعدّد تشبیه و استعاره از آن ساخته شده و جنبه بلاغی هم پیدا کرده است.
- ۶ - سرمه در سه موضوع به کار رفته است که خاصیت طبی و رنگ و ارتباط آن با چشم مد نظر بوده است.
- ۷ - سیم در ده موضوع به کار رفته است و ارزش مادی و رنگ آن مورد توجه حافظ بوده است.
- ۸ - عقیق در سه موضوع به کار رفته است و رنگ آن بیشتر مورد نظر بوده است.
- ۹ - لعل در سی موضوع در دیوان بازتاب وسیعی یافته و در مضمون آفرین‌های حافظ جایگاه ویژه‌ای دارد هم رنگ آن مورد توجه بوده هم ارزش آن و هم دستمایه تشبیهات و استعارات زیبا بوده گویا حافظ توجه ویژه‌ای به این جوهر داشته است.

- ۱۰ - مرجان در یک موضوع مورد توجه حافظ بوده و آن ارزش و استعداد این جوهر است.
- ۱۱ - مروارید و گوهر در پانزده موضوع به کار رفته است و بیشتر ارزش و ارتباط آن با صدف و دریا و در مواردی در تشبیهات و استعارات مورد توجه حافظ بوده است.
- ۱۲ - دَرّ در هفده موضوع به کار رفته است و بیشتر در معنای مروارید و یک مورد در معنای در معدنی با دیدگاه‌های مشابه مروارید مدّ نظر حافظ بوده است.
- ۱۳ - لؤلؤ در یک موضوع و در معنای مروارید بزرگ و با ارزش به کار رفته است.
- ۱۴ - یاقوت در سیزده موضوع از خاصیت طّبیّی آن گرفته تا ارزش مادّی و رنگ مورد توجه شاعر حتّی در تشبیهات زیبا بوده است.
- ۱۵ - اعتقادات قدما در خصوص احجار کریمه کمتر مدّ نظر حافظ بوده است.
- ۱۶ - جنبه‌های ظاهری از قبیل شکل و رنگ و جنبه‌های تزئینی احجار کریمه بیشتر مورد توجه حافظ بوده است.
- ۱۷ - حافظ در یکصد و سی و دو موضوع از احجار کریمه در مضمون پردازی‌هایش بهره برده است.
- ۱۸ - در دویست و شصت و هفت بیت حافظ نام احجار کریمه را آورده است که قریب به یک دهم دیوان حافظ را شامل می‌شود.

فهرست منابع و مآخذ

الف: کتابنامه

- ۱ - ابن سینا، محمد، (۱۳۷۰)، *قانون در طب*، ترجمه عبدالرحمان شرفکندی، تهران: سروش.
- ۲ - اخوان الصفا، (۱۳۴۷)، *رسائل اخوان الصفا و خلان الوفا*، به تصحیح خیرالدین زرکلی، المطبعه العربیه بمصر.
- ۳ - بیرونی، ابوریحان، (بی تا)، *الجواهر فی معرفه الجواهر*، مطبعه جمعیه دایرةالمعارف العثمانیه.
- ۴ - پادشاه، محمد، (۱۳۳۵)، *آندراج*، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابخانه خیام.
- ۵ - جزیری، عبدالرحمان، (بی تا)، *الفقه عن المذاهب الاربعه*، دارالکتب عربی.
- ۶ - حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، (۱۳۷۴)، *دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی*، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: زوآر.
- ۷ - دهخدا، علی اکبر، (۱۳۳۰)، *لغت نامه دهخدا*، تهران: چاپخانه مجلس.
- ۸ - ذکا، یحیی، (۱۳۴۶)، *گوهرها*، تهران: کتابخانه ابن سینا.
- ۹ - سعدی شیرازی، مصلح‌الدین، (۱۳۶۵)، *کلیات سعدی*، به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران: امیرکبیر.
- ۱۰ - سنایی غزنوی، (۱۳۸۸)، *دیوان*، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران: انتشارات سنایی.
- ۱۱ - طوسی (خواجه نصیر)، محمد بن محمد، (۱۳۶۳)، *تسوخ نامه ایلیخانی*، مقدمه و تعلیقات سید محمدتقی مدرس رضوی، تهران: اطلاعات.
- ۱۲ - _____، (۱۳۶۰)، *اخلاق ناصری*، به تصحیح و تنقیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران: خوارزمی.
- ۱۳ - قبادیانی، ناصر خسرو، (۱۳۹۸ هـ.ق)، *وجه دین*، به تصحیح غلامرضا اعوانی، تهران: چاپ انجمن فلسفه ایران در تهران.
- ۱۴ - معین، محمد، (۱۳۷۱)، *فرهنگ فارسی*، تهران: امیرکبیر.
- ۱۵ - مؤمن حسینی، محمد، (۱۳۷۳)، *تحفه حکیم (تحفه المؤمنین)*، تهران: مصطفوی.
- ۱۶ - همدانی، محمد بن محمود، (۱۳۷۵)، *عجایب نامه*، ویرایش جعفر مدرس صادقی، تهران: نشر مرکز.

ب - مقالات

- ۱ - دیانت خواه، مریم و رادفر، ابوالقاسم، نشریه تفسیر و تحلیل متون زبان و ادب فارسی (دهخدا)، نقش احجار کریمه در مضمون سازی شعر شعرای سبک خراسانی، بهار ۱۳۹۸، دوره ۱۱، شماره ۳۹